

# کافه‌نشینی از قاجار تا امروز!

نویسنده کتاب «پاتوق و پاتوق نشینی در ایران» درباره این که کافه‌ها چطور وارد ایران و به پاتوق‌های محبوب تبدیل شدند، می‌گوید

اکرم انتصاری | روزنامه‌نگار

پرونده

وقتی می‌خواهید با دوستان، خانواده یا هم‌کلاسی‌های دانشگاه دور هم جمع شوید، کجا را انتخاب می‌کنید؟ پاسخ خیلی‌ها به این سوال کافه یا کافی‌شاپ است. اما تا الان برایتان سوال شده که سرو کله کافه‌ها از کجا پیدا و تبدیل به پاتوق شد؟ ما چرا به دوران صفویه برمی‌گردیم. وقتی قهوه را از آفریقا آوردند و قهوه‌خانه‌ها راه افتاد. تا قبل از راه‌افتادن قهوه‌خانه‌ها، مسجد محل دور هم جمع شدن مردم بود. اما در قهوه‌خانه مردم می‌توانستند از هر دری سخنی بگویند و قهوه‌ای بنوشند و در مورد کسب و کار و زندگی روزمره‌شان گپ بزنند. البته عمر قهوه‌خانه زیاد نبود و تا سقوط صفویه خیلی از قهوه‌خانه‌ها به حالت نیمه تعطیل در آمد و ماهیت خود را از دست داد تا این که در دوره قاجار دوباره در قهوه‌خانه‌ها باز شد اما نتوانست ماهیت اولیه خود را حفظ کند. تحصیل کرده‌هایی که از فرنگ به ایران برگشتند به فضای جدیدی نیاز داشتند. همچنین حضور اروپایی‌ها در ایران باعث شد ایرانی‌ها با فضا‌های جدیدی مانند کافه و رستوران آشنا شوند. از طرفی پای روشنفکران ایرانی به کافه‌ها باز و این مکان، پاتوق‌شان شد. این‌طور بود که پاتوق‌نشینی به عنوان پدیده اجتماعی جدید در ایران شکل گرفت. این‌ها خلاصه‌ای بود از آن‌چه در مقدمه کتاب «پاتوق و پاتوق نشینی در ایران» به قلم فرید مرادی آمده است. به سراغ این نویسنده رفتیم و از او درباره پاتوق‌های ایرانی پرسیدیم و این که چطور محبوب شدند. این نویسنده که در حال حاضر مشغول جمع‌آوری منبع درباره محفل‌های فرهنگی ایران است می‌گوید پاتوق یک پدیده وارداتی بوده و اولین کسانی که پاتوق‌نشینی در کافه را پیش می‌کنند، تحصیل کرده‌های فرنگ هستند؛ اما انجمن‌ها هویت کاملاً ایرانی داشتند و به سبک زندگی ایرانی و پذیرایی سنتی نزدیک بوده‌اند. البته قهوه خیلی زودتر از اروپا به ایران رسیده بود و از زمان صفویان به یک نوشیدنی عمومی بین مردم تبدیل شد. اگر دوست دارید درباره پاتوق‌های ایرانی و آن‌چه در آن می‌گذشت بیشتر بخوانید پرونده امروز زندگی سلام را از دست ندهید.



در زندگی سلام امروز بخوانیم:

فرمول طلایی برای رهایی از گره عضلانی

دفترچهره اهنمای تفکر

در روز جهانی تفکر از تعریف آن، مراحل و انواع مدل‌هایش گفتیم چون فرایندی بسیار پیچیده اما پیش‌نیاز موفقیت است

وخیم شدن احوال با مرور شبکه‌های اجتماعی از سرب‌ی حوصلگی

طنز! بدآموزی‌های فیلم‌های سینمایی

از کمال الملک دعوت کردند

تا کافه «لقاطه» رونق بگیرد

۱۱۸ سال پیش کافه «لقاطه» را فردی به نام غلامحسین خان مولایی در خیابان باب‌همایون تهران راه‌انداخت. این کافه که الان به کافه موزه تبدیل شده است اولین کافه زنجیره‌ای ایران به حساب می‌آمد که پای شکلات و اسپرسوساز را به ایران باز کرد. مرادی درباره داستان شروع کافه‌ها در ایران می‌گوید: «طبق چیزی که در لغت‌نامه‌ها آمده است پاتوق یک علامت و نشانه بود که مردم می‌توانستند بر اساس آن در گذرگاه‌ها و محلات دور هم جمع شوند. منتها این مفهوم در گذر زمان و با آغاز دوران مدرن در ایران (قرن چهاردهم) مفهوم دیگری به خودش گرفت که از اروپا می‌آمد آن کافه‌نشینی بود. ما پیش از آن که کافه‌نشینی باب شود، انجمن‌های خانگی و محفل داشتیم که افراد بر اساس منافع صنفی یا علایق مشترک‌شان دور هم جمع می‌شدند. ماجرای ورود کافه به ایران هم خیلی عجیب و غریب بود. اولین باری که ایرانی به نام غلامحسین خان که سال‌ها در کافه‌های ترکیه کار کرده بود برای خودش در تهران یک کافه دایر کرد. مردم آن زمان به کافه نمی‌رفتند و دور از شان‌شان می‌دیدند که بروند در کافه چیزی بخورند. در نتیجه اگر کارگری هم برای کافه استخدام می‌کردند، می‌گفتند ما مزد نمی‌توانیم بدهیم و تنها غذا و انعامی که از مشتری بتوانید بگیرید مزدتان است. غلامحسین خان برای این کافه‌اش رونق بگیرد از چهره‌های نام‌دار مانند کمال الملک دعوت می‌کرد بیایند در کافه‌اش، چای، قهوه یا بستنی بخور تا توجه عده‌ای را جلب و مشتری جذب کند. با این روش، کار لقاطه گرفت و توانست سه شعبه در تهران راه‌بندازد؛ در خیابان باب‌همایون، لاله‌زار و بهارستان.»



با یک تومان گپ می‌زدیم

و چای و شیرینی گاتا می‌خور دیم

«ایرانی‌ها به کافه چندان گرایشی نداشتند. بیشتر مهاجرینی که به ایران آمده بودند مثل لهستانی‌ها، ارمنه و آشوری‌ها شروع به دایر کردن کافه‌ها در محدوده مرکزی تهران کردند که آن موقع محل رفت‌وآمد و گردش آدم‌ها بود؛ مثل کافه نادری که هنوز هم باقی مانده است و بقیه کافه‌ها که الان اثری از آن‌ها نیست. خلاصه، روشنفکرهای آن زمان مشتری این کافه‌ها شدند و می‌رفتند می‌نشستند آن‌جا. یک چای یا شیرینی می‌خوردند و با مبلغ کمی می‌توانستند چند ساعت آن‌جا بنشینند و راجع به کار، نوشته‌هایشان و مسائل اجتماعی گپ و گفت داشته باشند. این‌طور شد که کم‌کم پاتوق‌نشینی به سمت کافه‌نشینی آمد. تا سقوط حکومت پهلوی کافه‌نشینی در ایران دایر بود و رونق داشت. کافه نادری، فیروز و ربویر از کافه‌های پاتوقی بودند که اهل فکر، هنرمندان، شعرا و نقاشان در آن گرد می‌آمدند و در کنار این‌ها انجمن‌های شاعری هم رونق داشت. تعداد زیادی از این انجمن‌ها که هم شاعران سنت‌گرا و هم نوگرا در جلساتش

در کافه‌نشینی‌های جدید

خبری از روشنفکران نبود

«کافه‌نشینی از بعد انقلاب تغییر چهره داد و کافه‌ها دیگر شکل پاتوقی نداشتند. در واقع کافه جایی بود که آدم‌ها می‌رفتند یک نوشیدنی یا غذا در آن می‌خوردند و بیرون می‌آمدند.» نویسنده کتاب «پاتوق و پاتوق نشینی در ایران» تغییر دوباره کافه‌ها به شکل پاتوق‌نشینی را مربوط به اواخر دهه هفتاد می‌داند و درباره آن توضیح می‌دهد: «از اواخر دهه هفتاد به بعد دوباره شکل پاتوق‌نشینی تفاوت‌هایی نسبت به گذشته پیدا کرد. مهم‌ترین تفاوت این بود که در کافه‌نشینی‌های جدید، روشنفکران نبودند و بیشتر جوانانی بودند که فصل‌های مشترکی با هم داشتند؛ یک عده اهل سینما یا ورزش بودند یک عده اهل ادبیات یا نقاشی. جاهایی با هم قرار می‌گذاشتند و آن‌را به پاتوق تغییر می‌دادند. این جریان کم‌کم رو به رشد گذاشت و امروز ما داریم می‌بینم در تهران حدود پنج هزار کافه دایر است و تقریباً همه مشتری دارند. منتها پاتوق‌نشینی با گذشته تغییر کرد. آن دوره‌ای که از آن حرف زدیم دوره خاصی است که به تاریخ پیوسته. البته الان هنوز بعضی از اهالی هنر و روشن‌فکرها هنوز جاهایی را به عنوان مکان ثابت می‌روند

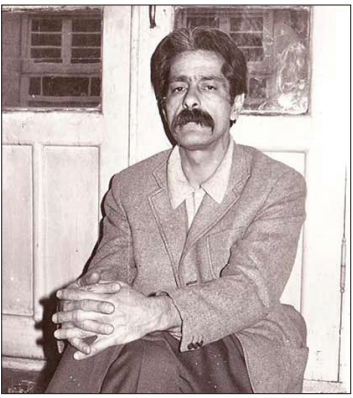
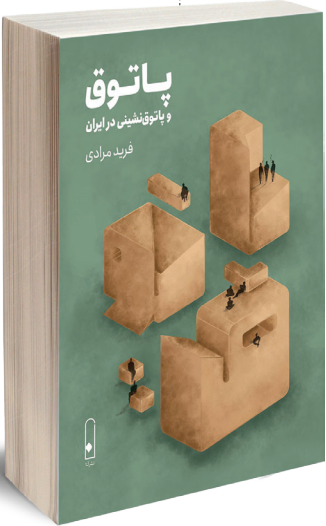
و می‌نشینند اما دیگر شکل گذشته را ندارد. در واقع بر خوردهای بین اهل فکر و نویسندگان و تکیه کلام‌هایی که بین آن مباحث در کافه‌های پاتوقی ردوبدل می‌شد نکات جذابی است که روند تاریخ فکری ایران در صد سال گذشته است.»



کافه‌ای که گارسونش

همه اهل قلم را می‌شناخت

فرید مرادی برای نوشتن کتاب «پاتوق و پاتوق نشینی در ایران» ۳۵۰ منبع را دیده و از آن یادداشت برداری کرده است. طبیعی ست که در حین نوشتن این کتاب به موضوعات جالبی هم برخورد به باشد. از او می‌پرسیم خودتان دوست داشتید در کدام کافه حضور داشتید و حین نوشتن کدام کافه برایتان از همه جذاب‌تر بود که پاسخ می‌دهد: «در گذشته دو کافه ربویر داشتیم؛ یکی مقابل ساختمان جام‌جم امروز که خیلی کافه شیک بود و بیشتر کارکنان تلویزیون به آن رفت‌وآمد داشتند. کافه دیگر هم ابتدای خیابان سی تیر کنونی قرار داشت. به نظر من این کافه خیلی جذابیت‌های بیشتری نسبت به بقیه داشته است. یک جعبه موسیقی در آن بود که هر کسی می‌توانست موسیقی مورد نظرش را در آن انتخاب کند. گارسونی به نام آقای تارپوردی داشته است که خیلی همه‌را بوده، تقریباً همه اهل هنر را می‌شناخته و به اهل قلم رسیدگی می‌کرده است. تقریباً هر نخله‌فکری در این کافه رفت‌وآمد داشتند. در صورتی که کافه نادری بیشتر افرادی که دست‌شان به جیب‌شان می‌رسید، می‌رفتند و چهره‌های چپ و ملی‌گرا بیشتر به کافه فیروز ولی در کافه ربویر همه‌چیز آدمی را می‌شد بینید و با این که بزرگ نبوده کافه فوق‌العاده جذابی بوده است.»



شاید بپرسید رفت‌وآمد چهره‌ها چه تأثیری روی سبک زندگی مردم داشته است. مرادی رابطه این دورا این‌طور توضیح می‌دهد: «به هر حال کافه‌هایی که محل حضور روشنفکران بوده قاعدتاً بر روند کار آن‌ها تأثیر می‌گذاشته است. مثلاً بسیاری از نویسندگان می‌توانستند آثارشان را برای هم بخوانند و نقد و بررسی کنند. مثلاً شخصیتی مانند جلال آل‌احمد هر دوشنبه به کافه فیروز می‌آمده و آن‌جا آثار جوانان را می‌خوانده است که چه چیزی نوشتند و بیگیر کارشان بوده که پیشرفت کردند یا نه. غلامحسین ساعدی خیلی از آثارش را در کافه‌ها نوشته است و اصلاً بعضی نهادهایی که

قهوه‌خانه داش آقای تبریزی

پاتوق شاعران خراسانی بود

و محفل فرهنگی تبدیل می‌شود.» این‌ها صحبت‌های مرادی درباره یک قهوه‌خانه استثنایی در مشهد است. این قهوه‌خانه یک جورهایی حکم «کافه نادری» «مشهد» را دارد که در دهه سی در نتیجه نصیر بیگ در کنار کاروانسرای قدیمی و نزدیک باغ ملی باز شد. داش‌آقایکی از طرفداران پروپاقرص شعر خراسانی بود و قهوه‌خانه‌اش، خانه شاعران خراسانی و چهره‌هایی مانند دکتر علی شریعتی و دکتر شفیع کدکنی. در پایان این گفت‌وگو از مرادی درباره فعالیت زن‌ها در پاتوق‌های فرهنگی می‌پرسیم که می‌گوید: «زن‌ها کم‌وبیش به پاتوق‌های فرهنگی رفت‌وآمد می‌کردند اما خیلی کم بوده است. مثلاً گاهی سیمین دانشور به همراه همسرش جلال آل‌احمد یا فروغ فرخ‌زاد به این پاتوق‌ها می‌رفته ولی خیلی کم بوده است. خانه سیمین بهمانی تا سال‌های سال پاتوق بود و اهل هنر خانه‌اش جمع می‌شدند و به گپ و گفت می‌پرداختند انجمن غزل تاجبخش هم در خیابان پاسداران تهران تا همین الان یک محفل شاعرانه پاتوقی است.»

«در مشهد یک قهوه‌خانه داش‌آقا وجود داشته که خیلی معروف است و یکی از محل‌های پاتوقی بوده که تقریباً همه اهل قلم و فرهنگ مشهد به آن رفت‌وآمد داشته‌اند. در مورد این قهوه‌خانه هم نوشته‌های دکتر شفیع کدکنی و هم نوشته‌های آقای قهرمان را دیدیم. داش‌آقا خودش مشهدی نبوده و از تبریز به این شهر آمده است. قهوه‌خانه را که دایر می‌کند کم‌کم به پاتوق اهل فکری می‌شود و از این نظر جالب بوده که قهوه‌خانه‌ها کمتر پاتوق روشنفکرها می‌شد و آن‌ها بیشتر در کافه‌ها دور هم جمع می‌شدند. ولی در مشهد قهوه‌خانه داش‌آقا این هویت را پیدای می‌کند و تقریباً هر روز به این قهوه‌خانه سر می‌زدند. کدام آدم‌های اهل فکر در هفته یا هر روز به این قهوه‌خانه سر می‌زدند.

در نهایت این قهوه‌خانه باعث شد در همان راسته چندین کتاب‌فروشی هم دایر شود و به این ترتیب قهوه‌خانه داش‌آقا به یک پاتوق